



دکتر عبدالحمید ابوالحمد

حقوقدان، ایران شناس و فعال سیاسی

پروفسور سید حسن امین

□ تیرماه ۱۳۸۹ اولین سالگرد پرواز ابدی زنده‌نام دکتر عبدالحمید ابوالحمد (لنگرود ۱۳۰۹- پاریس ۱۳۸۸)، استاد حقوق اداری دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران است. وی، هم چنان که از نام او نیز پیداست، زاده‌ی خاندانی روحانی بود. یعنی از طرف پدر نوه‌ی شیخ ابوالحمد واعظ لنگرودی و از طرف مادر نوه‌ی شریف العلمای بنی مهد لنگرودی بود. پدرش (نجم‌الدین ابوالحمد) نیز سابقه‌ی طلبگی داشت و محضردار بود. گفتنی است که خانواده‌هایی که به طور تاریخی نام خانوادگی‌شان با «ابو» شروع می‌شد، در آن زمان کم نبودند، مثل شمس‌الدین ابوالهدی لنگرودی (نماینده‌ی مجلس شورای ملی از لنگرود)، محمدرضا ابوالصدق (مدیر عامل شرکت کفش ملی)، فخرالدین ابوالعالی (عضو وزارت امور خارجه)، سید عبدالحسین ابوالعالی (خوشنویس)، خلیل‌الله ابوقداره (فرماندار قم) و امثال آن‌ها.

عبدالحمید ابوالحمد در چهاردهم فروردین ماه ۱۳۰۹ به دنیا آمد. دوره‌ی تحصیلات ابتدایی و سیکل اول متوسطه را در لنگرود به پایان برد. سیکل دوم متوسطه را در دبیرستان‌های دارالفنون و البرز در تهران گذراند. پس از اخذ دیپلم، در دوره‌ی لیسانس حقوق دانشگاه تهران ثبت نام کرد و دوره‌ی سه ساله‌ی آن دانشکده را در ۱۳۳۶ به پایان رسانید. وی به هزینه‌ی خانواده‌اش برای اخذ دکتری به فرانسه رفت و در آن جا به اخذ درجه‌ی کارشناسی ارشد و سپس به گرفتن درجه‌ی دکتری دولتی در رشته‌ی علوم سیاسی از دانشگاه پاریس موفق شد. در دوره‌ی دانشجویی، به گروه‌های چپ گروید. از شاهکارهای او در پاریس آن بود که با لو دادن تقلب یکی از دانشجویان ایرانی هم نسل خود که پروپوزال دکتری‌اش را در پاریس از تز دکتری کس دیگری در لیون، کش رفته بود، موجب ابطال دیپلم دکتری آن دانشجوی متقلب شد. آن دانشجو مجبور

شد که از فرانسه به سویس برود و دوباره از صفر شروع کند. شخص مزبور (ک.ر.) که برادر م.ر. بود و زن فرانسوی داشت، در دولت بازرگان، سفیر ایران در سازمان ملل در ژنو شد و بعد هم به دلیل مخالفت با سیاست جمهوری اسلامی از بین رفت.

باری، در ۱۳۴۵ که ما وارد دانشگاه شده بودیم، ابوالحمد هنوز از فرانسه برنگشته بود و گویا در ۱۳۴۷ به ایران برگشت و در ۱۳۴۸ برای اول بار، سر و کله‌اش به سمت استادیار حقوق اداری در دانشکده پیدا شد. او یک ترم، به ما، حقوق اداری تدریس کرد و بعدها که من قاضی دادگستری و دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق خصوصی شدم و دیگر با حقوق اداری سر و کار نداشتیم، او دانشیار و سرانجام استاد شد.

دکتر ابوالحمد در زمان دانشجویی در پاریس با دخترخانمی فرانسوی ازدواج کرده بود. چون عقد ازدواج او برابر قوانین فرانسه ثبت شده بود و در ایران تسجیل نشده و مهریه‌ی تعیین نشده بود، همسرش در حیات او و هم‌چنین پس از فوتش در تیر ۱۳۸۸ (از نظر برقرارکردن مستمری برای همسر) با مشکلاتی مواجه شد که بالاخره برطرف شد. از او دو پسر باقی‌ست که هر دو شهروند فرانسوی و ساکن فرانسه‌اند.

دکتر ابوالحمد، ایران‌شناس و گیلان‌شناس بود. تا آخر عمر فارسی را به لهجه‌ی غلیظ گیلانی صحبت می‌کرد. او به سرزمین گیلان و تاریخ مبارزات سیاسی زادگاه خود علاقه‌مند بود. برای نمونه، وی مقالاتی فراوان در مجله‌های تاریخی و یادنامه‌ها راجع به مبارزات چپ و میرزا کوچک‌خان جنگلی داشت که از آن جمله

یکی از آن‌ها در ۱۳۶۳ در یادگارنامه‌ی ابراهیم فخرایی (نویسنده‌ی کتاب سردار جنگل) که من او را نیز در تهران دیده‌ام، چاپ شد. وی هم‌چنین در خصوص ادبیات داستانی سیاسی در ایران، مطالعاتی داشت که نمونه‌ی آن‌ها، مقاله‌ی «با عنوان «رمان‌های سیاسی در ایران» است که بخشی از آن در مجله‌ی آدینه (ش ۲۴، خرداد ۱۳۶۷، صص ۳۶-۴۰) و بخشی دیگر در مجله‌ی نقد و بررسی کتاب (بهار ۱۳۸۹) چاپ شد.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی دکتر ابوالحمد عبارت بودند از: نظام‌های سیاسی در کشورهای جهان سوم، حقوق عمومی و اداری، مبانی سیاست، اندیشه‌های حقوق عمومی، معرفی و نقد کتاب‌های تاریخی و تاریخ سیاسی. مهم‌ترین کتاب‌های او، عبارتند از: مبانی حقوق اداری ایران در چند جلد، واژه‌نامه (فرهنگ اصطلاحات) حقوقی (فارسی - فرانسه) در سه جلد، مبانی علم سیاست، کتاب‌شناسی تمدن ایرانی در زبان فرانسه (به فرانسه) و چندین عنوان دیگر.

دکتر ابوالحمد در زمره‌ی چپ روان، اهل فعالیت اجتماعی و مبارزه‌ی سیاسی هم بود. از جمله، در سال‌های قبل از انقلاب مسؤول امور دانشجویی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی (بعد از دکتر پرویز صانعی) شد و در کمیته‌ی حقوقی «جامعه‌ی ملی برای حمایت از کودکان»، هم عضویت داشت. وی پروانه‌ی وکالت دادگستری نیز کسب کرد و دنبال پول هم رفت.

در جریان انقلاب ۱۳۵۷ با داشتن همسر خارجی در داخل کشور ماند و در فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در داخل و خارج از دانشگاه مشارکت کرد. از جمله یک ماه پس از انقلاب، یعنی در آخرین روزهای اسفند ۱۳۵۷ در مقام عضو مؤسس «انجمن دفاع از آزادی مطبوعات» با گروهی از نویسندگان مطرح کشور از جمله داریوش آشوری، شمس آل احمد، مهرداد بهار، مهدی بهشتی‌پور، باقر پرهام، حسن حاج سیدجوادی، علی اصغر حاج سیدجوادی، نجف دریابندری، عبدالمحمد روح‌بخشان، جلال سرفراز، حسن صدر، ابوالفضل قاسمی، اسلام کاظمیه، هدایت متین دفتری، جواد مجابی، رضا مرزبان، احمد مرعشی، کاظم معتمدنژاد، منوچهر هزارخانی و دیگران به همکاری پرداخت. اعضای این گروه در نیمه‌ی اول خرداد ۱۳۵۸ به طور جمعی، همگام با نویسندگان دیگر از جمله فریدون آدمیت، ابوالقاسم انجوی شیرازی، ناصر پاکدامن، شکرالله پاک‌نژاد، خانم پرویش خواجه‌نوری، اسماعیل خوبی، غلامحسین ساعدی، محمدعلی سپانلو، احمد شاملو، صارم‌الدین

صادق وزیری، محمود عنایت، غلامحسین متین، شاهرخ مسکوب، حمید مصدق و محسن یلفانی به بستن و توقیف مطبوعات و حمله به کتابفروشی‌ها اعتراض کردند.

دکتر ابوالحمد هم‌چنین در هفته‌ی آخر امرداد ۱۳۵۸ با انتشار اعلامیه‌ی از راهپیمایی مردم ایران در روز قدس در حمایت از مردم فلسطین و بر ضد اسرائیل پشتیبانی کرد. این اعلامیه را علاوه بر ابوالحمد و جمعی از دوستانش که نام آنان در بالا ذکر شد، این نویسندگان، استادان، شاعران و روزنامه‌نگاران سرشناس هم (به ترتیب الفبا) امضا کرده بودند: محمود آزادتهرانی - دکتر امیرحسین آریان‌پور - سیروس آریان‌پور - دکتر رضا براهنی - علی پاشایی - دکتر سیمین دانشور - دکتر علی‌اکبر ساعدی - خسرو شاکری - دکتر داریوش شایگان - باجلان فرخی - محمد قاضی - دکتر احمد کریمی حکاک - محمد مختاری - داریوش مهرجویی و ...

ابوالحمد پس از دو سه ساله‌ی اول انقلاب هم‌چون بسیاری دیگر از دانشگاهیان تحصیل کرده‌ی غرب، منزوی شد، مدتی در خارج به سر برد و بعد به ایران بازگشت، گاهی در لنگرود به سر می‌برد ولی بیش‌تر در آپارتمانی در ساختمان‌های بهجت‌آباد، سر در لاک خود فرو برده بود و از ورودی که به سیاست داشت، پشیمان می‌نمود. در چند ساله‌ی پایانی عمر، زن و فرزندش به او سر نمی‌زدند و دو خواهرش در تهران به او می‌رسیدند. گویا بر اثر اختلافات داخلی، در پی غده‌یی که در سر او پیدا شد، حکم حجر او را گرفتند که روا نبود. در این فاصله، زن و فرزندش کاری به او نداشتند و خواهرانش هم در صدور حکم محجوریت او اختلاف نظر داشتند. عاقبت، وقتی که مرد مرد، بچه‌ها برای تصاحب ارثیه و همسر برای گرفتن مستمری اقدام کردند و احقاق حقوق خود فرمودند. هی الدنيا فاخذروها!

خدا بیامرزد مرحوم سید محمد مشکوة را که استاد ما و استاد ابوالحمد و استاد استادان او هم بود. مشکوة می‌گفت: سفیه در تعریف فقهی و حقوقی کسی است که قدر پول را نداند و غبطه‌ی مالی خود را نشناسد. اما با این تعریف، من (مشکوة) هم سفیه و محجورم. چون، از یک طرف اتوبوس نشینم و از طرف دیگر، مبالغ زیاد صرف خرید کتاب خطی می‌کنم و بعد آن را به دانشگاه اهداء می‌کنم!! در حاشیه‌ی فرمایش آن استاد، نویسنده هم می‌توانم خود را به همان اوصاف متصف بدانم که اتوموبیل سواری ندارم ولی دو آپارتمان خود را یکی در ایران و دیگری در خارج فروخته‌ام تا طی ده ساله‌ی گذشته، هزینه‌ی چاپ کتاب و نشر مجله کنم. ■